

رهايش يا حق تعيين سرنوشت

بخش دوم

منوچهر صالحی



سرانجام در اندیشه کانت به آزادی‌های فردی می‌رسیم. فقط انسانی که می‌تواند با پیروی از اصول اخلاقی روند زندگی خویش را تعیین کند، از آزادی برخوردار است. به عبارت دیگر، فقط کسی که دارای اراده خودگردان است، انسان آزادی است. در باور کانت آزادی منشاء اخلاق است، زیرا آزادی به هر انسانی این امکان را می‌دهد تا با تکیه بر نیروی خرد خویش قانونی صوری را تدوین و از آن تبعیت کند.

خودخواستگی یا خودگردانی

در رابطه با رهايش انسان در فلسفه ایدئالیستی به مفاهیم خودخواستگی[1] یا خودگردانی[2] برمی‌خوریم که تلاش فرد را برای آن که بتواند بر سرنوشت خویش حاکم گردد، یعنی بتواند بنا بر اراده آزاد خویش آن کاری را انجام دهد که خود درست و برای منافع و مصالح خویش سودمند تشخیص می‌دهد، برمی‌تابانند. به همین دلیل نیز دو مفهوم خودخواستگی و خودگردانی با واژه‌ها و مفاهیمی چون خودسالاری[3] و استقلال[4] در رابطه‌ای گسست‌ناپذیر قرار دارند، یعنی این مفاهیم حوزه‌های خویشاوند را در بر می‌گیرند.

ادیان و به‌ویژه ادیان تک‌خدائی نیز از این مفاهیم بهره گرفته‌اند، یعنی همه‌ی ادیان از یکسو از پیروان خود می‌خواهند از اصول دینی که پیامبران بر آن‌ها عرضه کرده‌اند، بی‌چون و چرا پیروی کنند، یعنی زندگی خود را بر شالوده هنجارها و اصولی سامان دهند که پیامبران از سوی خدا به دین‌باوران عرضه کرده‌اند. اطاعت کورکورانه از فرامین و هنجارهای دینی نیز چنین توجیه شده است که عقل انسان قادر به فهم خرد الهی نیست و نمی‌تواند درباره هنجارهایی که خدا برای انسان تعیین کرده است، به داوری نشیند. از سوی دیگر همین ادیان از پیروان خود می‌خواهند با پیروی از خرد خویش خوب را از بد و سره را از ناسره تشخیص دهند تا دچار گناه و معصیت نشوند، یعنی برای خرد نقشی پویا را در نظر گرفته‌اند.

بنا بر تورات خدا آدم را آفرید «تا بر ماهیان دریا و پرندگان

آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه‌ی حشراتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کند. پس خدا آدم را به صورت خود آفرید.» [5] بنا بر این تصویر، انسان اشرف مخلوقان است و خدا او را شبیه خود آفریده است تا بر جهان حکومت کند. با آن که مرد و زن هر دو انسانند، اما بنا بر اراده خدا «او (مرد) بر تو (زن) حکمرانی خواهد کرد.» [6] به این ترتیب خدا از همان آغاز میان اشرف مخلوقان خویش تفاوت گذاشت و مردان را بر زنان حاکم ساخت. به این ترتیب بخشی از انسان، یعنی مردان نه فقط باید از سوی خدا بر همه موجودات، بلکه همچنین باید بر بخش دیگری از انسان‌ها، یعنی زنان حکم برانند. اما رابطه سلطه‌گر و سلطه‌شونده رابط‌های مبتنی بر اراده آزاد نیست، یعنی انسانی که بر او سلطه می‌شود، باید زندگی خود را بنا بر خواست و منافع کسانی که بر او سلطه دارند، سازمان‌دهی کند و در نتیجه نمی‌تواند انسانی خودگردان باشد، یعنی نمی‌تواند بنا بر اراده آزاد خویش بزیزد.

در مسیحیت نه فقط خدا انسان را شبیه خود آفرید، بلکه برای آن که انسان را به راه راست هدایت کند، با آ بستن ساختن مریم باکره فرزند خود عیسی مسیح را به این جهان فرستاد تا با مصلوب ساختن خویش تمامی گناهان انسان را بر دوش بگیرد. بنا بر این مسیح چون پسر خدا است، پس باید دارای ذاتی گنه‌ناپذیر، یعنی معصوم باشد. [7] مسیحیان بر این باورند هر انسانی که به مسیح ایمان آورد، در او ذوب خواهد شد و از آن پس مرگ بر چنین انسانی سلطه نخواهد داشت. [8] در مسیحیت از آن‌جا که آدم و حوا از میوه درخت معرفت خوردند و به‌خاطر این گناه از باغ عدن رانده شدند، پس انسان از هنگامی که پا در این جهان می‌نهد، انسانی گنه‌کار است، انسان فقط با ایمان آوردن به مسیح می‌تواند گناهان خود را جبران کند. [9] به همین دلیل نیز در سده‌های میانه برخی از پاپ‌ها برای آن که هزینه ساختمان عظیم کلیسای واتیکان را تأمین کنند، در ازاء دریافت پول از مسیحیان قطعه‌ای از بهشت را به آن‌ها می‌فروختند تا رفتن آن‌ها به بهشت را تضمین کنند.

اسلام برخلاف یهودیت و مسیحیت بر این باور نیست که خدا انسان را شبیه خود آفرید، زیرا فهم و شعور انسان قادر به درک و تصور وجود خدا که لایتناهی و ابدی است، نیست. با این حال بنا بر قرآن خدا انسان را به مثابه جانشین (خلیفه) خود بر روی زمین آفرید [10] و مردان را بر زنان مسلط ساخت و برای آن که زنان در حریم خانواده مطیع مردان باشند، مردان حق دارند زنان خود را کتک زنند. [11]

یهودیت و اسلام برخلاف مسیحیت بر این باورند هر انسانی در هنگام زاده شدن موجودی بی‌گناه است و از آن پس بنا بر خرد و کردار خویش می‌تواند انسانی درست‌کار و یا خطاکار شود، یعنی بنا و یا برخلاف هنجارهای دین زندگی خویش را سامان دهد. [12] به این ترتیب گناه ذاتی انسان نیست. خدا نیز نمی‌تواند گناهانی را که در قبال انسان‌های دیگر مرتکب شده‌ایم، جبران کند، زیرا خدا در روابط میان انسان‌ها دخالت نمی‌کند و بلکه هر کسی با پیروی از احکام دین و عبادت می‌تواند در این راه گام نهد، یعنی فاعل اصلی خود انسان برای جبران گناهان خویش است. نتیجه آن که در یهودیت و اسلام هر کسی می‌تواند آگاهانه و با اراده خود در جهت کاهش یا افزایش گناهان خویش گام بردارد، در حالی که در مسیحیت انسان با ذوب شدن در باورهای دینی خود می‌تواند با کمک مسیح از بار گناهان خویش بکاهد. به این ترتیب یک مسیحی با اعتقادات دینی خود می‌کوشد روش اندیشه خویش را دگرگون سازد، در حالی که یک یهود و یا یک مسلمان با دگرگونی کردار، گفتار و رفتار خود می‌تواند اندیشه خود را متحول سازد. در این معنی خودخواستگی و خودگردانی در اسلام و یهودیت بسیار برجسته‌تر از مسیحیت است.

جیوانی پیکو [13] که در سده 15 میلادی در ایتالیا می‌زیست، در اثر خود «درباره شأن انسانی» [14] یادآور شد که خودگردانی استعداد ویژه‌ای است که خداوند به انسان داده است تا بین او و دیگر زندگان توفیر نهد. به باور او خداوند همه‌ی گیاهان و جاندارانی را که بر روی زمین می‌توان یافت، آفرید و انسان آخرین آفریده خداوند است، یعنی یگانه موجودی است که می‌تواند با خردی که به او داده شده است، از یکسو درباره راز آفرینش خدا به داوری نشیند و از سوی دیگر موقعیت خود در این جهان را بنا بر استعدادهای خویش تعیین کند. [15]

کانت فیلسوف دوران روشنگری نیز در فلسفه خود اراده خودگردان [16] را مورد بررسی قرار داد. اما برای آن که بتوانیم اندیشه او در این باره را درک کنیم، باید نخست فلسفه اخلاق او را مورد بررسی قرار دهیم. کانت بر این باور بود که انسان بدون هنجارهای اخلاقی نمی‌تواند زندگی کند. ادیان برخی از هنجارهای دینی را به مثابه بایدهای دینی عرضه می‌کنند و به پیروان خود حکم می‌کنند که زندگی خود را بر اساس آن بایدها سامان دهند. اما از یکسو بایدهای دینی تمامی حوزه زندگی انسان را در بر نمی‌گیرند و از سوی دیگر هر انسانی در پی توجیه عقلانی کاری است که انجام می‌دهد. در این رابطه

کانت بر این باور بود که خرد کرداری (عقل عملی) انسان پدیدآورنده اصولی [17] است که می‌توانند به هنجارهای اخلاقی بدل گردند. اصول در اندیشه کانت پرنسپ‌های ذهنی اراده و بیانگر تلاش عقلانی انسان برای دستیابی به وحدت و تعمیم‌اند. کانت «تمامی شالوده‌های ذهنی را که نه از چگونگی ذهن، بلکه از خواست عقل» [18] منتج می‌شوند را اصل یا اصولی نامید که آن گونه «قوانین ذهنی‌اند که انسان با تبعیت از آنها واقعاً عمل می‌کند.» [19] همچنین تمامی اعمالی که دارای ارزش‌های اخلاقی‌اند، بر مبنای پنج فرمولی که کانت آنها را «دستور مطلق» [20] نامید، تحقق می‌یابند. هر یک از این فرمول‌ها هر چند کمی با یکدیگر توفیر دارند، اما با این حال جنبه‌های مختلف قانون جهان‌روائی را برمی‌نمایانند. بر این روال در اندیشه کانت اصلی دارای اعتبار اخلاقی است که:

- نتواند بدون نفی مقصود خود خصلتی جهان‌روا بیابد،

- محتوای ذهنی‌اش آنچنان باشد که به ابزار درمان دردهای بشریت بدل گردد،

- محتوای ذهنی یک اصل در انطباق با اراده‌ای نباشد که در پی ایجاد خودگردانی خردگرایانه (عقل خودمختار) معتبری است.

به این ترتیب هر شالوده عملی دل‌خواهی فقط زمانی می‌تواند به یک اصل بدل گردد که علل ذهنی کارکرد ما را به اصول ذهنی بدل سازد. در این رابطه «دستور مطلق» از ما می‌طلبد که:

- «فقط بنا بر آن اصولی کاری را انجام دهیم که بخواهیم به اصولی عمومی بدل گردند.» [21]

- «فقط آن کاری را انجام ده که اصول اراده‌ات در هر زمانی به مثابه پرنسپ عمومی هم‌چون قانون معتبر باشد.» [22]

بنا بر اندیشه کانت پیش‌شرط اراده خودگردان وجود «اراده نیک» است، یعنی کسی که دست به کاری می‌زند، باید برای جامعه‌ای که در آن می‌زید، کار خوبی انجام دهد. به عبارت دیگر «اراده نیک» تنها معیاری است که می‌تواند سبب انجام کاری متکی بر قوانین اخلاقی شود. به همین دلیل انگیزه فرد از دست زدن به کار نیک نباید خواست‌ها و منافع شخصی باشند و بلکه هرگاه بنا بر اصول «دستور مطلق» به کاری دست زنیم، خود به‌خود خیر عمومی را در نظر گرفته‌ایم. همچنین برای ارزیابی یک کار از منظر اخلاق مهم آن نیست که برای انجام آن شهادت

و قاطعیت از خود نشان دهیم و یا آن که درباره انجام آن بسیار بی‌اندیشیم، زیرا آدم‌کشان و راهزنان نیز می‌توانند آدم‌های با شهامت و قاطعی باشند. به‌همین دلیل نیز کانت بر این باور بود که «اراده نیک فقط توسط خواست امری نیک می‌شود.» [23] با این حال در نوشتارهای کانت نمی‌توان تعریفی از «اراده نیک» یافت.

از سوی دیگر «اراده نیک» فقط هنگامی خوب است که سبب پذیرش «مسئولیت» گردد. در این رابطه کانت از دو مفهوم «انجام وظیفه کردن» [24] و «طبق وظیفه» [25] سخن گفته است. در باور کانت «طبق وظیفه» تمام کارهایی هستند که برای رسیدن به یک هدف انجام می‌دهیم. حتی کسانی که کارهای نیک انجام می‌دهند تا ارج آن را در دنیای پس از مرگ از خداوند دریافت کنند، کارهایی نیک، اما «طبق وظیفه» انجام داده‌اند. در عین حال مسئولیت باید به قانون اخلاقی احترام نهد، زیرا بدون پذیرش قانون نمی‌توان مسئولیت خود را در محدوده ارزش‌های قانون اخلاقی انجام داد. نزد کانت قانون کارکردی عین قانونمندی است که بر اساس آن هر فرد خردمندی قادر به کنترل اراده خود است. به همین دلیل در باور او ارزش کارکردی اخلاقی نه از تأثیر و یا انگیزه آن، بلکه فقط و فقط از پیروی فرد به تعهداتش ناشی می‌شود.

دیگر آن که چون در اندیشه کانت اراده هر کسی عقلانی عمل می‌کند، پس هدف هر اراده‌ای دستیابی به نیکی است. با این حال گاه‌گاهی غریزه و شهوت به مانعی بر سر راه اراده برای تحقق کار نیک بدل می‌شوند. پس برای آن که بتوان بنا بر مسئولیت به کاری دست زد، به اصلی که باید همیشه از اعتبار برخوردار باشد، یعنی به «دستور مطلق» نیاز است. «دستور مطلق» سبب می‌شود تا اراده بدون آن که تحت تأثیر غرایز و یا دیگر نیازهایی قرار گیرد که از وضعیت معینی ناشی می‌شوند، فقط با پیروی از برداشتی خردگرایانه از آن وضعیت به کج‌راه نرود و بنا بر معیارهای اخلاقی خود یگانه کار درست را انجام دهد.

سرانجام در اندیشه کانت به آزادی‌های فردی می‌رسیم. فقط انسانی که می‌تواند با پیروی از اصول اخلاقی روند زندگی خویش را تعیین کند، از آزادی برخوردار است. به عبارت دیگر، فقط کسی که دارای اراده خودگردان است، انسان آزادی است. در باور کانت آزادی منشاء اخلاق است، زیرا آزادی به هر انسانی این امکان را می‌دهد تا با تکیه بر نیروی خرد خویش قانونی صوری را تدوین و از آن تبعیت کند.

اگر بخواهیم درباره کانت به داوری نشینیم، باید گفت که فلسفه اخلاق او برای دورانی که میزیست، بسیار انقلابی بود، زیرا با تبدیل مسیحیت به دین رسمی امپراتوری روم، اخلاق مسیحی بر اندیشه و کردار اروپائیان سلطه یافته بود، یعنی کارهائی که با فرامین کتاب مقدس در تضاد قرار داشتند، کارهای خلاف اخلاق دین بودند. کانت نخستین کسی است که بند ناف اخلاق را از دین برید و آن را به خرد انسان وصل کرد، یعنی هر کسی باید بنا بر هنجارهای اخلاقی خود درباره انجام کاری تصمیم بگیرد. آنچه در این میان مهم است، احساس مسئولیت فرد است.

همچنین کانت را می‌توان فیلسوف کلاسیک مقوله خودگردانی دانست، زیرا در فلسفه اخلاق [26] او خودگردانی به مثابه تعین اراده اخلاق‌گرا نمودار می‌شود که خود را فقط به وسیله خرد می‌تواند برتاباند. به باور کانت «خودگردانی اراده یگانه اصل تمامی قوانین اخلاقی و وظایفی است که از آن ناشی می‌شود. برعکس، اراده دگرسالار [27] نه فقط بر شمولی [28] تکیه ندارد، بلکه خود هم اصل و هم تقابل با اراده اخلاق-آئینی [29] است. [...] خودگردانی اراده از چگونگی اراده ناشی می‌شود، یعنی اراده بدان وسیله (مستقل از همه‌ی چگونگی‌های موضوع آن) نوعی قانون است. پس بنا بر پرنسپ خودگردانی چیزی را که می‌خواهیم برگزینیم، نتوان به گونه دیگری برگزید، یعنی اصول گزینش آن چیز باید هم‌زمان به مثابه قانون عمومی درک شود.» [30]

آموزش اخلاق خودگردان کانت در برابر برداشت‌های فلسفی متکی بر نیک‌بختی [31] و به ویژه آموزش‌های اخلاقی کلیسای کاتولیک قرار داشت، زیرا کلیسای کاتولیک در آن زمان بر این باور بود که اراده اخلاق فردی نمی‌تواند از استقلال برخوردار باشد و بلکه توسط نیروئی بیگانه هدایت می‌شود. در همان دوران کلیسای پروتستانت بر این باور بود که «یک مسیحی خوب» فقط با ایمان به خدا می‌تواند دارای کارکردی متکی بر اخلاق دینی باشد. کانت در تضاد با باورهای دینی برای شفاف‌سازی تئوری اخلاق خود در «سنجش خرد کارکردی» چنین نوشت: «استقلال اراده یگانه اصل تمامی قوانین اخلاقی و وظایفی است که از آن ناشی می‌شود. [...] پس قوانین اخلاقی چیز دیگری جز استقلال خرد کارکردی ناب در آزادی را بر نمی‌تاباند و این خود شرط صوری تمام اصولی است که فقط می‌تواند با والاترین قوانین کارکردی در انطباق باشد.» [32]

بنا بر باور کانت امکان واقعی خودگردانی وابسته به فراروی انسان از اشکال موجود وابستگی و دگرسالاری است. او در همین رابطه در

نوشتار خود «روشنگری چیست؟» [33] نوشت انسان برای رهایی از صغارتی که خود بر خویش تحمیل کرده است، باید جرئت به کارگیری خرد خود را داشته باشد. به همین دلیل نیز در فلسفه اخلاق کانت مفاهیم «روشنگری» و «خودگردانی» به هم پیوسته‌اند و بنا بر برداشت کانت انسان با برخورداری از این دو امکان می‌تواند آزادانه از خرد خود بهره گیرد تا بتواند سرنوشت خویش را تعیین کند.

دانش روان‌شناسی نیز پدیده خودگردانی را مورد بررسی قرار داده است. بنا بر دستاوردهای این دانش میان روندهای خودگردانی و دگرسالاری نوعی تنش وجود دارد، آن هم به این دلیل که از یکسو کودک برای آن که بتواند به انسان بالغی بدل گردد، مجبور است در خردسالی با انسان‌های بزرگسال و به ویژه با مادر و پدر خود دارای پیوندهای ناگسستنی باشد تا بتواند هنجارها و شیوه زندگی را از آن‌ها بیاموزد. به این ترتیب کودک تا دوران بلوغ خود در مناسباتی دگرسالار به سر می‌برد که موجب صغارت او می‌گردد. از سوی دیگر هدف هر آموزش و پرورشی آن است که انسان نابالغ را به انسانی بالغ با استعداد برخورداری از اراده خودگردان بدل سازد تا بتواند با به کارگیری خرد و دانشی که کسب کرده است، بنا بر اراده و تشخیص خود هدف‌ها و هنجارهای زندگی خویش را تعیین کند. [34] پس برای تکامل انسان به مثابه موجودی اجتماعی پیروی موقت از کسانی دیگر (پدر و مادر، آموزگان و ...) ضرورتاً در تضاد با دستیابی او به استعداد خودگردانی قرار ندارد. برای نمونه هر یک از اعضای یک ارکستر موسیقی بنا بر استعداد خودگردانی خویش نواختن یک یا چند ابزار موسیقی را آموخته است و به تنهایی می‌تواند آهنگی را بنوازد. اما همین فرد هنگامی که عضو یک ارکستر شد، باید بخشی از آهنگ را آن‌چنان که دلخواه رهبر ارکستر است، بنوازد. در چنین حالتی خودگردانی و دگرسالاری درهم آمیخته شده‌اند، یعنی از یکسو با هم در تضادند و از سوی دیگر گاهی مسالمت‌آمیز و گاهی نیز به اجبار در کنار و با هم می‌زینند.

در عین حال خودگردانی فقط دارای سویه‌های مثبت نیست و بلکه فرد می‌تواند بنا بر اراده و خواست خود مراوده اجتماعی خویش را به حداقلی بکاهد، یعنی با جداگرائی از دیگران خود به انزوای اجتماعی [35] دچار گردد. [36] جامعه‌شناسی کنونی بر این باور است کسانی که روابط اجتماعی‌شان کمتر از میانگین است، در انزوای اجتماعی به سر می‌برند. البته دامنه روابط اجتماعی در کشورهای مختلف و برای همه‌ی افراد هم‌سان نیست و بلکه به ساختار خانواده،

موقعیت طبقاتی و موقعیت سنی افراد بستگی دارد. با این حال می‌توان گفت که در کلیت جوان‌ها از بالاترین و پیران از کم‌ترین مراوده اجتماعی برخوردارند. در حال حاضر در آلمان 40 % از خانوارها فقط از یک فرد تشکیل شده‌اند [37] که بیشتر آن‌ها بزرگسالان بازنشسته‌اند. به همین دلیل نیز در میان این بخش از جامعه انزوای اجتماعی به شدت گسترش یافته است. [38]

همچنین روان‌شناسی تکامل بر این باور است که میان خودگردانی و خودپیوستگی [39] رابطه‌ای تنش‌زا وجود دارد، زیرا هم خودگردانی و هم خودپیوستگی انگیزه‌های اساسی انسانی را نمودار می‌سازند. بنا بر انگیزه‌های خودگردانی و خودپیوستگی فرد می‌تواند به دیگران نزدیک شود و یا از آن‌ها دوری گزیند. فریتس ریمان [40] در اثر خود «اشکال اساسی ترس» تأثیر خلافاً آمد [41] پدیده‌های خودگردانی و خودپیوستگی بر انسان را مورد بررسی قرار داده است. بنا بر باور او این هر دو نیاز اساسی می‌تواند موجب ترس انسان گردد، یعنی ترس از تنهایی و انزوا و یا وحشت از ازدحام و مزاحمت. چنین ترسی را در روان‌شناسی «خودچرخش» [42] می‌نامند، یعنی برای برقراری یک مراوده و یا دوری گزیدن از هر گونه مراوده‌ای دچار دلهره شدن و در عین پیروی از اراده آزاد خویش دچار یکجانبه‌نگری گشتن. روشن است که این روند می‌تواند بر ساختار شخصیت و زندگی روزمره فرد تأثیری ویرانگر داشته باشد.

در جامعه‌شناسی ماکس وبر «خودگردانی یعنی آن که نظم یک انجمن نه بر اساس دگرسالاری بیرونی، بلکه (به همان میزان) نیروی کیفی اعضاء آن (تنظیم شود.)» [43] با توجه به این برداشت می‌توان نتیجه گرفت که جامعه‌شناسی مدرن با در نظر گرفتن پس‌زمینه گسیختگی‌هایی که در جهان کار وجود دارند، به طرح موضوع دگرسالاری پرداخته است، زیرا در جهان کار واقعی در یکسو با شاغلین تمام وقت خودگردان و در سوی دیگر با کسانی که نیمه وقت شاغلند و با بیکارانی که از خودگردانی محدود برخوردارند، و همچنین با کارفرمایانی روبروئیم که خواسته‌ها و حوزه‌های کارکردی اراده‌شان چه بسیار در تضاد و در روندی خلافاً آمد با هم قرار دارند. با توجه به این پیشنهادها می‌توان نتیجه گرفت که به خودگردانی گروه‌ها، قشرها و حتی طبقات اجتماعی نمی‌توان فقط از چشم‌انداز خودگردانی فردی نگریست و بلکه در این رابطه باید به ارزیابی نیروی نهفته در خواسته‌های جمعی گروه‌ها، قشرها و طبقات اجتماعی نیز پرداخت. [44]

همان‌گونه که در پیش گفتیم، هدف هر آموزش و پرورشی آن است که از

یکسو کودک را به پیروی از آموزگار وادار سازد، یعنی او را تحت تأثیر رابطه‌ای دگرسالار قرار دهد و در عین حال در پایان این روند دانش‌آموز باید بتواند خود را از چنبره روابط دگرسالار رها ساخته و به انسانی خودگردان و متکی بر خرد خویش بدل گردد. به عبارت دیگر، کودک و یا شاگرد باید بتواند در مرحله معینی از رشد خود بند ناف خویش را از پدر و مادر و آموزگاران خویش ببرد تا بتواند به رهایش واقعی دست یابد تا بتواند بر سر پاهای خویش بایستد، یعنی روند اجتماعی‌گری [45] فرد معجونی از روندهای دگرسالاری و خودگردانی است. به این ترتیب به خلاف آمد عادت [46] روند آموزش و پرورش بر می‌خوریم، زیرا هدف هر آموزش و پرورش دمکراتیک آن است که کودک و یا شاگرد به انسانی خودگردان بدل گردد، یعنی تا آنجا که ممکن است، تحت تأثیر انسان‌ها و مناسبات پیرامون خود قرار نگیرد و بلکه انسانی خردمند و صاحب رأی و تشخیص باشد. اما انسان در عین حال موجودی اجتماعی است و تحت تأثیر مناسباتی قرار دارد که در درون آن می‌زید. به همین دلیل بسیاری از تئوریسین‌های آموزش‌شناسی [47] بر این باورند که هدف روند «آموزش خودگران» باید کاهش تأثیرات منفی جامعه بر دانش‌پژوهان باشد. [48]

چکیده آن که مسئولیت‌پذیری سیاسی و اجتماعی هنگامی می‌تواند تحقق یابد که عضو یک گروه اجتماعی و یا کسی که به جامعه‌ای تعلق دارد، برای تحقق آزادی خویش باید از استعداد کارکردی خودگردان برخوردار باشد. در این معنی خودگردانی در مفهوم آموزش‌شناسی فقط توسط کسی می‌تواند کسب شود که خواهان و آرزومند کسب آن باشد. به همین دلیل کودک و یا دانش‌آموزی که تصویری از مفهوم خودگردانی نداشته باشد، با دشواری می‌تواند از یکچنین آموزشی برخوردار گردد، یعنی با دشواری خواهد توانست از روابط وابستگی خود به آموزگاران خویش رهایی یابد و با تکیه بر خرد خویش به انسانی که دارای اراده‌ای خودگردان است، بدل گردد. [49] جامعه‌ای که مردمان خود را خودگردان نپروراند، نخواهد توانست به آزادی‌های سیاسی دمکراتیک دست یابد.

ادامه دارد

دسامبر 2012

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

پا نوشت‌ها :

- Self-determination/ Selbstbestimmung [1]
- [2] Autonomy/ Autonomie
- [3] self-administration/ Selbstverwaltung
- [4] Independence/ Unabhängigkeit
- [5] کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید: انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، 1986، صفحه 3
- [6] همانجا، صفحه 9
- [7] در انجیل یوحنا، باب هشتم، آیه‌های 46 و 47 عیسی مسیح به شاگردان خود می‌گوید: «کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟ کسی که از خدا است کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا نیستید.»
- [8] کتاب مقدس، یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید: انجمن پخش کتب مقدسه در میان ملل، 1986، بخش عهد جدید، صفحه 353
- [9] Prager, Denis; Telushkin, Joseph, : „Judentum heute“, Gütersloher Verlagshaus, Gütersloh 1993, Seite 76
- [10] قرآن، سوره بقره، آیه 30
- [11] قرآن، سوره النساء، آیه 34
- [12] Prager, Denis; Telushkin, Joseph, : „Judentum heute“, Gütersloher Verlagshaus, Gütersloh 1993, Seite 75
- [13] Giovanni Pico della Mirandola
- [14] Giovai Pico: „Über die Würde des Menschen“
- [15] Martin Balluch: „Recht auf Autonomie statt Pflicht zur Leidenschaft- Kritik an Konsequentialismus und Pathozentrismus“, 2007
- [16] Autonomy of the Will /Autonomie des Willens
- [17] Maxime
- [18] Kant, Immanuel: „Kritik der reinen Vernunft“; Warthogs Verlag, Originalausgabe vom 1787, Seite 771
- [19] Kant, Immanuel: „Kritik der praktischen Vernunft“; Reclam Verlag, 1963, Seite 74
- [20] Categorical Imperative/ Kategorischer Imperativ
- [21] Kant, Immanuel: „Grundlegung zur Metaphysik der Sitten“, Kant, Ausgabe der Preußischen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1900ff, AA IV, 421
- [22] Kant, Immanuel: „Kritik der praktischen Vernunft“; Reclam Verlag, 1963, § 7, Seite 53
- [23] Kant, Immanuel: „Grundlagen zur Metaphysik der Sitten“,

Preußische Akademie der Wissenschaften, Berlin 1900 ff, BA 4

[24] Aus Pflicht tun

[25] mandatory standard /Pflichtmäßig

[26] Philosophy of Ethics / Philosophie der Ethik

[27] Heteronomie/ Fremdbestimmung

[28] Compulsoriness/ Verbindlichkeit

[29] Morality/ Sittlichkeit

[30] Kant, Immanuel: „Grundlegung zur Metaphysik der Sitten“,
Reclam, Abschnitt II Die Autonomie des Willens als oberstes
Prinzip der Sittlichkeit.

[31] Eudaemonism/ Eudämonismus

[32] Kant, Immanuel: „Kritik der praktischen Vernunft“,
Reclam, 1963, Seite 58

[33] Kant, Immanuel: „Was ist die Aufklärung?“ ,Philosophische
Bibliothek, 1999

[34] Ahnert, Lieseloth: „Frühe Bindung“, München 2004

[35] Social isolation/ Soziale Isolation

[36] Burkart, Günter (Hrsg.): „Die Ausweitung der
Bekennniskultur – neue Formen der Selbstthematization“,
2006, Seite 27

[37] Statistische Ämter des Bundes und der Länder:
„Demografischer Wandel in Deutschland, Heft 1, Bevölkerungs-
und Haushaltsentwicklung im Bund und in den Ländern“, Ausgabe
2011, Seite 28

[38] Puls, Wichard: „Soziale Isolation und Einsamkeit. Ansätze
zu einer empirisch-nomologischen Theorie“, Wiesbaden:
Deutscher Universitätsverlag 1989

[39] Self-bond/ die Selbstbindung

[40] Riemann, Fritz: „Grundformen der Angst: Eine
tiefenpsychologische Studie“, Verlag Reinhard, München 2011

[41] Antinomy/ Antinomie

[42] Autorotation/ Eigendrehung

[43] Weber, Max: „Wirtschaft und Gesellschaft“, Teil 1, Kap.
1, § 12.

[44] Luedtke, Jens: „Arbeitslose: Die Grenzen der Autonomi,
1999

[45] Socialization/ Sozialisation

[46] Paradox/ Paradoxie

[47] Pedagogy/ Pädagogik

[48] Köck, Peter; Ott, Hanns: „Wörterbuch für Erziehung und Unterricht“, Auer Verlag, Donauwörth 6. Auflage, 1997

[49] Montada, L.; Oerter, R.: „Entwicklungspsychologie“, Deutsch Beltz Psychologie Verlags Union, 2002